

«راه چهارم»

شهرام شاهرخ تاش

● نقد و بررسی «راه چهارم» نوشته‌ی دکتر فرخ سعیدی

درباره‌ی علت عقب‌ماندگی ایران از علوم و دانش‌های بسیار پیشرفته‌ی امروزی، تاکنون، به‌ویژه مقاله‌های بسیار و سپس کتبی منتشر شده است که هر یک از دیدگاهی خاص به بررسی این امر مهم همت گماشته‌اند.

آخرین کتابی که در این زمینه، با نگرشی تاریخی و علمی، کوشیده است تا عقب‌ماندگی ایران را مورد تأمل قرار دهد؛ «راه چهارم» است که وقایع گذشته را با علوم جدید ریشه‌یابی کرده است.

(پاییز ۸۴)

جنگ‌ها همیشه با توجه به وسعت کمی و کیفی، اثری گاه درازمدت در میهن ما داشته است. برای نمونه حمله‌ی مغول باعث شد که حتی پس از اتمام حکومت ایل‌خانان، شهر آباد و پرجمعیتی که مرکز علم و فرهنگ و نیز داد و ستد اقتصادی گسترده‌ای بود، دیگر آن نیشابور سابق نشود و روشن است که علت افول تاریخی آن، حمله‌ی ویران‌کننده‌ی مغولان بوده است.

دکتر فرخ سعیدی نیز با غور در چند و چون «جنگ چالدران» که در روز چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری، برابر با ۲۳ ماه اوت ۱۵۱۴ میان سپاه ایران و عثمانی آن عهد در یک صد کیلومتری تبریز به وقوع پیوست، معتقد است که این جنگ اگرچه پیروزی ایرانیان را به دنبال داشت، اما به دلایل علمی که مورد کنجکاوی قرار گرفته است، علت اصلی عقب‌ماندگی ما را نیز در خود دارد. او می‌نویسد: «به‌هنگامی که شاه اسماعیل اول در سن پانزده سالگی بر تخت شاهی آذربایجان نشست، ایران به صورت ملوک‌الطوایفی زیر سلطه‌ی ۹ سلطان و شاه و فرمانده‌ی بزرگ و کوچک قرار داشت. در مدتی کم‌تر از ۱۵ سال، شاه اسماعیل با قلع و قمع این امیران، ایران را به صورت کشوری یک‌پارچه با مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری در آورد.»

آقای دکتر محمود دلفانی به‌پی‌آمدهای ناگوار این جنگ اشاره کرد که با تلخیص آورده می‌شود: (مجله‌ی گنجینه‌ی استاد، پاییز و زمستان ۱۳۷۸) «جنگ چالدران لزوم مجهز شدن سپاه ایران به ابزار جنگی مدرن آن روزگار، نظیر تفنگ و توپ و سایر جنگ‌افزارهای آتشین را به دنبال داشت، لیکن در عهد

صفوی روند تولید تسلیحات نوین نظامی پدید نیامد و تنها به خرید و واردات آن اکتفا شد. همین امر موجب حضور و نفوذ کشورهای اروپایی در ارتش و سیاست ایران شد.»

دکتر سعیدی در ادامه‌ی مطلب فوق افزوده است: «من معتقدم که چنانچه قرار باشد روز و ساعتی برای آغاز عقب‌ماندگی ایران از قافله‌ی علم مشخص و تعیین شود، باید همانا جنگ چالدران را انتخاب کرد.»

نویسنده، گستردگی اثر این جنگ را، با توجه به دانش‌های جدید، چون روانکاوی دکتر زیگموند فروید و نیز علم ژنتیک، تجزیه و تحلیل کرده و پژوهشی ارایه داده است که از نظر این علوم نیز به‌شکلی که او ارایه داده است، چندان مقبول نیست. آیا (طبق ادعای نویسنده) خوی بزبهداری شاه اسماعیل اول و سردارانش، نسل اندر نسل تا به امروز انتقال یافته و به جوانان ما به میراث رسیده که چنین با بی‌باکی رانندگی و موتورسواری را شیوه‌ی خویش کرده‌اند؟ این مساله پیش از این که مربوط به «ژن» و یا مسایل روانکاوی آن هم در طول تاریخ دیرسال باشد، بیشتر حاصل تربیت و مد روز بودن است که اغلب هم از غرب به ایران وارد شده است. شاید (با توجه به دیدگاه نویسنده) این روحیه به صورت اخلاقی خاصی نمادینه شده و تا به امروز ادامه یافته باشد که البته بعید می‌نماید، به‌ویژه که در این دوران طولانی، وقایع مهم دیگری نیز به وقوع پیوسته است.

همانطور که از نظر شباهت‌های ظاهری، اقوام نزدیک، مانند پدر و پسر و... به یکدیگر وابستگی وافر می‌توانند داشته باشند، از نظر خلق و خوی و اخلاق نیز می‌تواند چنین باشد، ولی این نکته با آن چه شما مرقوم فرموده‌اید، یکی نیست و فاصله‌ی وافر میان آن‌ها وجود دارد. خود نیز متذکر شده‌اید که: «برای این که یک یا چند ژن بتوانند بر طرز رفتار یا طرز فکر افراد اثر بگذارند، بی‌گمان به گذشت مدت زمان زیادی نیاز است، از همین رو ادعای این که رفتار مردم یک زیربنای موروثی دارد، بر پایه‌ی آن چنان محکمی استوار نیست.»

با دقت در آن چه خود نوشته‌اید، راه بسیار دوری است که خشونت و بی‌باکی‌های امروزی در ایران ربط به جنگ چالدران داشته باشد، اگرچه بی‌توجهی ایرانیان برای به‌دست آوردن تکنولوژی جنگی مدرن آن عهد، امری بسیار مهم برای عقب‌ماندگی ما از به‌دست آوردن تکنولوژی نوین، اعم از جنگی و غیر آن می‌تواند محسوب شود.

مطالعه‌ی کتاب «راه چهارم» را به جوانان علاقه‌مند که جویای «راهنمای دانشمندان جوان ایرانی» هستند، واگذار می‌کنم.

در خاتمه لازم است بیان این نکته‌ی مهم را گوشزد کنم که ای‌کاش این کتاب به وسیله‌ی ویراستاری با تجربه، با دقت و ویرایش می‌شد. این مساله‌ی اساسی را در آینده فراموش نکنید.